

این عملیات (۱) قطع خط تدارکات
 "جبهه خلق برای آزادی عمان" (۲) اشغال نامی
 این منطقه (۳) نبود کردن سازمانهای "جبهه
 خلق برای آزادی عمان" بود.
 ارتش آزادیبخش خلق و گروههای مسلح خلقی
 از ولایتکند هزیکوترا فرود آمدند و نیروهای دشمن
 شروع به پناهندهی کردند کین گرفتند و نبردی
 تن به تن در گرفتند.
 دشمن مقدار زیادی از سلاحهای خود را
 از دست داده است. تعداد زیادی از سربازانش
 زخمی شده و ده تا چند در جریان عقبنشینی
 برعکشان باقی گذاشته اند. نتایج این عملیه که
 شامل بیش از ۵۰ نبرد میشد تا ۹ ژانویه ۱۹۷۵
 چنین بوده است:
 تلفات قوای ایرانی و انگلیسی و مزدور:
 ۵۵۲ نفر مجروح شدند که میان آنها ده تا افسر

هفته سرگردهای ایرانی و انگلیسی بودند. ۵۳ جسد
 که میان آنها اجساد چندین افسر ایرانی و انگلیسی
 هفته سرگرد جواد حافظی و ج. برادول اسمیت
 انگلیسی که فرمانده گردان کوهستانی سلطان بود
 بدست قوای ارتش آزادیبخش خلق افتاد.

بعلاوه ۱۴۲ سلاح خودکار ۱۸ فرستنده
 رادیو ۲ مسلسل سنگین ۳ مسلسل متوسط یک
 بازوهای امریکائی سه خمپاره مقدار زیادی مهمات
 و مقدار زیادی خوراکی بدست نیروهای ارتش آزادی-
 بخش افتاد.

دو سنگر مجهز به بازو یک سنگر مجهز به
 خمپاره ۸۱ میلیتری دو فرستنده رادیو ۸ سنگر
 مجهز مسلسل ۳ تفنگ ام-۱۶ نابود شد.
 تلفات "جبهه خلق برای آزادی عمان"
 ۱۷ نفر کشته و ۱۲ نفر مجروح بود و مقدار زیادی
 مرتع و مزرعه و چند شمع آب از دست رفت. ■

۱۹۷۵ / ۱ / ۱۷

"جبهه خلق برای آزادی عمان"

دولت کوچک فلسطین :

تغییر جهت سازمان آزادیبخش فلسطین

۱۲۱ اکتبر وزیر امور خارجه فرانسه ژان سوویتارگ پس
 از یک جلسه رسمی با عرفات در بیروت در وصفوی اظهار
 داشت که شخصی "واقع بین" "میان رو" و
 "سیاستمدار" میباشد. در ۱۲۸ اکتبر یونسکو تصمیم
 گرفت که سازمان آزادیبخش فلسطین را بعنوان ناظر به
 کنفرانس عمومی خود دعوت نماید. در ۱۲۸ اکتبر هشتمین
 کنفرانس سران عرب قطرنامه ای مبنی بر شناسائی سازمان
 آزادیبخش فلسطین بعنوان تنها نماینده قانونی مردم
 فلسطین گذراند. تا بحال طی سال جاری نمایندگان

یا بر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین در
 ۱۳ نوامبر در شهر نیویورک از طرف مجمع عمومی سازمان ملل
 متحد همانند یک رئیس دولت پذیرائی شد. یکماه قبل
 از آن در ۱۱۴ اکتبر مجمع عمومی با اکثریت آراء (۱۰۵ موافق،
 ۴ مخالف، ۲۰ متنع) سازمان آزادیبخش فلسطین را
 بعنوان نماینده مردم فلسطین به شرکت در جلسه بحث
 درباره فلسطین دعوت نمود. بدنبال رای ماه اکتبر سازمان
 ملل متحد، سازمان آزادیبخش فلسطین چندین موفقیت دیگر
 در راه شناسائی رسمی بین المللی کسب نموده است. در

سازمان آزادیبخش فلسطین:

تغییر جهت چند درجه‌ای؟

سازمان آزادیبخش فلسطین در کنفرانس جهانی قانون دریانوردی در کاراکاس، کنفرانس جهانی جمعیت در بخارست، و کنفرانس جهانی خواربار در رم شرکت کرده است.

ولی شرکت در سازمان ملل متحد مهمترین این رویدادها بود. سخنگوی سازمان آزادیبخش فلسطین اظهار داشت: "رفتن عرفات به نیویورک مانند یک عملیات کماندوی در تل آویواست." در سازمان ملل متحد، رئیس تشکیلات سازمان ملل عرفات را به داخل سالن جلسه همراهی کرد. با استثنای صرفاً چند نماینده (نماینده‌گی اسرائیل اطاق را ترک کرده بود) تجلیل طولانی‌ای از طرف نمایندگان از وی بعمل آمد. عرفات در سخنرانی اش چنین گفت: "من با یک شاخه زیتون و یک تفنگ آزادیخواهان رزنده آمده‌ام." نگذارید که شاخه زیتون از دستم بیافتد."

شناسائی بین‌المللی‌ای که سازمان آزادیبخش

فلسطین در عرض چند ماه گذشته کسب کرده است، نشان‌دهنده شکست سیاسی دولت اسرائیل می باشد. یکی از ارکان سیاست وایدئولوژی رسمی صهیونیستی همیشه این بوده است که چیزی با اسم مردم فلسطین وجود ندارد فقط "پناهندگان عرب" وجود دارند) و کل جنبش فلسطین (در هر شکل و با هر برنامه و رهبری) چیزی جز یک دسته گانگستر خوشخوار و بی‌خطی بیش نیست. نمایندگی اسرائیل، درست بر این اساس، با دعوت سازمان آزادیبخش فلسطین به نیویورک مخالفت میکرد. متحدین اسرائیل در رای‌گیری صرفاً نمایندگان امریکا، بولیوی و جمهوری دومینیکن بودند که هر سه نمایندگان دولی هستند که عقید بودند نشان به حقوق بشر و مبارزه بر علیه ضد-یهودیت شهرت جهانی دارد (شکستهای دیپلماتیک دولت صهیونیستی در رابطه با عنوان رسمی سازمان آزادیبخش فلسطین ادامه ایست از شکست سیاسی جنگ اکتبر ۱۹۷۳. همچنین انعکاسی است از افزایش قدرت و نفوذ طبقات حاکمه عرب در صحنه جهانی. این شکستها بمعنای پیروزی جنبش آزادیبخش فلسطین و یا مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی عرب که جنبش فلسطین قسمتی از آن را تشکیل میدهد نمی باشد.

بعلاوه، علیرغم چرخش‌های دیپلماتیکی که هنوز ادامه دارند و تعارفات "شاخه زیتون" سازمان آزادی-بخش فلسطین، ضروری شدن دولت صهیونیستی و تغییرات سیاسی که در رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین رخ میدهد خطر انفجار جنگ جدیدی را در خاور عربی ایجاد میکند.

شناسائی رسمی سازمان آزادیبخش فلسطین در سطح بین‌المللی همراه بوده است با این کشف بوسیله اشخاصی نظیر وزیر امور خارجه فرانسه، که رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین در حقیقت آنقدرها هم انقلابی نیست. تغییر جهت‌ها همین همد را ستراثری رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین با آن همراه بوده که خود را در برسمیت شناختن بالفعل دولت صهیونیستی نمایان میکنند. در جریان فراهم کردن زمینه برای این چرخشها، بحرانها و دگرگونی‌هایی در داخل جنبش فلسطین بوجود آمده است و بدون تردید در آتیه هم بوجود خواهد آمد. تا این حد تقریباً برای همه، چه عناصر جنبش انقلابی بین‌المللی و چه مخالفین آن روشن بوده است. اما نکته‌ای که تاریک مانده است، (و معجزانه‌ایست حیات برای درک تحول جنبش فلسطین و تکالیف مارکسیستهای انقلابی درون آن) پیوستگی اساسی سیاسی سیاست رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین می باشد.

بدنبال شکست اعراب در ژوئن ۱۹۶۷ که طی آن ورشکستگی رژیمهای عرب و ناتوانی آنها در دفع از ملت عرب در مقابل تجاوز صهیونیسم و توانائی حتی کمترشان در یک مبارزه حقیقی بر علیه دولت صهیونیستی آشکار شد، سازمانهای کنونی فلسطین بشکل یک جنبش توده‌ای در آمدند. قبل از ۱۹۶۷ سازمان آزادیبخش فلسطین مخلوق جامعه دول عربی بود. این خود سازمانی بود بدون پایه اجتماعی و زیرقیومیت مستقیم سیاسی رژیم ناصر. از اعتبار افتادن دولت ناصر پمراز شکست مفتضح ۱۹۶۷، سازمان آزادیبخش فلسطین سابق را نیز در بر گرفت. ولی برخلاف انتظار قدرت حاکمه اسرائیل، شکست جنگ ۱۹۶۷ باعث ناامیدی توده‌های عرب نگشت. سازمانهایی که تاکنون کوچک بودند و فعالیت چندانی نداشتند، در عرض سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ از موقعیتی که این شکست ایجاد کرده بود استفاده کرده مبارزه مسلحانه‌ای بر علیه مرزهای جدیداً توسعه یافته دولت اسرائیل آغاز نمودند. تا بهار ۱۹۶۸ جنبش جدید فلسطین

به نیروی توده‌ای در خاور عربی تبدیل شده بود. سازمان آزادبیش فلسطین سابق بکلی کسار زده شده بود و جای آنرا الفتح که بزرگترین سازمان فلسطینی بود و سازمانهای دیگری که از درون جنبش ناسیونالیستی سابق عربی (الحركة القومية العربية) بیرون آمده بودند، پر کردند (مانند جبهه خلقی آزادبیش فلسطین برهبری جرج حبش و جبهه دموی کراتیک خلقی آزادبیش فلسطین برهبری نایف حواتمه که انشعابی از جبهه خلقی آزادبیش فلسطین بود).

الفتح برهبری عرفات که از آن زمان تا بحال سازمان آزادبیش فلسطین را در اختیار گرفته است، سه فرق اساسی با سازمان آزادبیش فلسطین قبیل از سال ۱۹۶۷ داشت. اولاً، الفتح بر پایه استقلال از رژیمهای عربی استوار بود. این بینش که مبارزه آزادبیش فلسطین می باید برهبری خود فلسطینیها باشد و نه برهبری حکومتهای عربی که عدم توانائی و یا بی میلی خود را در مبارزه بر علیه صهیونیسم بیش از کفایت نشان داده بودند، نقش اساسی ای در ایدئولوژی الفتح ایفا میکرد. ثانیاً، در حالیکه سازمان آزادبیش فلسطین سابق فعالیتهای خود را

در عرصه تبلیغات و دیپلماسی محدود کرده بود، الفتح به مشکل کردن توده های پناهندگان فلسطینی اتکاء میکرد و تاکید می نمود که اگر کسب آزادی فلسطین بدست رژیمهای عربی امکان پذیر نیست، این تکلیف را باید خود فلسطینیها از طریق مبارزه مسلحانه انجام دهند. بنابراین الفتح خواستار جنگ خلق بر علیه دستگاه دولت اسرائیل بود و خود را جزئی از مبارزه جهانی کشورهای استعمارزده بر علیه امپریالیزم می شناخت. فرق سوم و مهمترین فرق این بود که الفتح حرفهای خود را در عمل پیاده کرد. فعالیت خود را به توضیح احتیاج به مبارزه مسلحانه محدود نکرد، بلکه این مبارزه را عملاً پیش گرفت و در این کار از موفقیت های قابل توجهی برخوردار شد.

در عرض نیمه دوم سال ۱۹۶۸ و تمام سال ۱۹۶۹ و بیشتر سال ۱۹۷۰ فدائیان فلسطینی پاسداران مرزی و نیروهای اشغالگر اسرائیل را هر روز مورد حمله قرار داده تلفاتی وارد مینمودند که از لحاظ تعداد برای کشوری که جمعیتش فقط در حدود ۳ میلیون میباشد بهیچوجه ناچیز نبود. قدرت جلب الفتح (و سازمانهای دیگر



چیزی که به الفتح محتوای انقلابش را می داد این بود که در عمل مبارزه مسلحانه بر علیه دولت صهیونیستی را رهبری می کرد.

جنبش مقاومت فلسطین) بر این اصل بود که عملاً بر علیه صهیونیسم بجنگید. این مظهر خواست انقلابی مردم فلسطین و کل توده های عرب بود. یعنی نابود کردن دستگانی که بیش از همه چیز مستقیماً مسؤول ستم آنها است: دولت اسرائیل.

از همه این لحاظ جنبش فلسطین بعد از ۱۹۶۷ تطبیق یافته پیشرفت‌های پراگماتیستی در جهت انقلاب عرب بوده است. معیناً، از همان اوایل جنبش (و با در واقع بخش غالب آن بنماینده‌گی الفتح) دارای ضعف‌هایی بود که نقش انقلابی آنرا محدود می‌کرد و حتی آنرا به تصادم با سه ایده اصلی الفتح که در بالا ذکر شد: سوق میداد، چکیده این ضعف‌ها را میتوان به این شکل خلاصه نمود: برنامه سیاسی الفتح (همانطوریکه در عطف پروگراماتیک این سازمان مشخص شده، یعنی برقراری یک دولت دموکراتیک و جدا از مذهب در فلسطین) هیچوقت از ناسیونالیسم بورژوازی فراتر نرفت. در عین حال، پایه اجتماعی سازمان محدود به پناهندگان بود. این امر از یک طرف نقش مثبتی داشت زیرا به الفتح شهادت انقلابی ای میداد که مشخصه کسبانی است که هیچ چیز ندارند که از دست بدهند. ولی از طرف دیگر غائی گرائی (ultimatism) ایجاد کرد که شکاف غیرقابل عبوری بین خود مبارزه مسلحانه و هدف‌هایی پروگراماتیک باقی گذاشت. بحیثیت دیگر الفتح سازمانی بود در رهبری یک جنبش توده‌ای ولی نه قادر بود که با طرح یک برنامه انقلابی سوسیالیستی جهت به استراتژی کلی جنبش بدهد و نه توانایی آنرا داشت که با پیاده کردن یک برنامه انتقالی پایه جنبش را بسط دهد و آنرا از میان بیخ و خمهای مبارزه سیاسی و اجتماعی این منطقه هدایت کند.

این ضعف اساسی در چند موضع ویژه که بصورت اصول رهبری الفتح درآمدند خود را نشان میداد. اول اصل "عدم دخالت" در امور حکومت‌های عرب بود. یعنی اینکه الفتح از شرکت فعال در مبارزات سیاسی اردن، لبنان و سوریه (و البته همچنین مصر) خودداری میکرد. یک اصل ناشی از اصل فوق الذکر این بود که با وجود اینکه وجود یک رابطه برادرانه بین مبارزه فلسطینی‌ها و مبارزه اعراب بطور کلی قبول میشد، این دو از هم تعلیز داده می‌شد. در عمل این بدان معنی بود که مثلاً اتحاد بین دهقانان اردنی و پناهندگان فلسطینی ساکن اردن صرفاً یک اتحاد افلاطونی شناخته میشد. از یکطرف الفتح پیوسته با شرکت فلسطینی‌ها در مبارزات دهقانی در اردن و لبنان (بخاطر رعایت اصل "عدم دخالت") مخالفت میکرد و

از طرف دیگر الفتح هیچوقت دهقانان اردنی یا لبنانی را (باین دلیل که مبارزه فلسطین را جدا از کل مبارزه اعراب میدانست) تشویق به متشکل شدن بر علیه حکومت‌های خود در پشتیبانی از مبارزه فلسطین نمیکرد.

این دو اصل یعنی عدم دخالت در امور دول عربی و سوزگی فلسطین نتیجه مستقیم برنامه سیاسی بورژوازی الفتح بود. در این برنامه نابود کردن دولت صهیونیستی بدون یک انقلاب ریشه‌ای در روابط اجتماعی برقرار در خاور عربی امکان پذیر دانسته میشد. در واقع رهبران الفتح مبارزه بر علیه دولت صهیونیستی را اساساً یک مبارزه برای ریشه کن کردن یکی از نیروهای عقب مانده اجتماعی (که تا آنزمان در کشورهای نظیر مصر، سوریه و عراق نابود شده بود) یعنی یک جماعت مذهبی با یک رهبری ایکه از امتیازات وسیعی برخوردار بود، تجسم می‌کردند. یهودیان اسرائیل را نه بعنوان یک ملت بلکه صرفاً بعنوان جمعی هم مذهب تصور میکردند. دولت صهیونیستی را یک جامعه مذهبی افراطی که توسط امپریالیسم بر فلسطین تحمیل شده بود میدانستند. خود امپریالیسم بنا به تصور الفتح اساساً یک پدیده سیاسی بود که در آن ملل قوی بر ملل ضعیف تسلط داشتند. بنابراین از نقطه نظر رهبران الفتح مبارزه بر علیه دولت صهیونیستی در مبارزه بر علیه امپریالیسم و کمونالیسم مذهبی، متقارب بود و هدف تفکیک کامل دولت از مذهب بود، یعنی الغاء امتیازات مذهبی و از بین بردن جدائی اجباری جامعه یهود از جامعه مسلمان که توسط صهیونیسم تحمیل میشد. بحیثیت دیگر هدف مبارزه این بود که همانطوریکه مصر بوسیله انقلاب ناصر یا عراق در سال ۱۹۵۸ پس از سرنگونی حکومت سلطنتی دموکراتیزه شده بودند و دولت و مذهب از هم جدا شده بودند، فلسطین نیز دموکراتیزه شده و دولت و مذهب از هم تفکیک داده شود. این فلسطین آزاد آینده که دارای دولتی دموکراتیک و جدا از مذهب می‌بود، آنوقت جای خود را در میان دول مدرن شده و ضد امپریالیستی مطابق دنیای عرب و تمام "دنیای سوم" میگرفت.

این برنامه سیاسی که باعث انزوای مبارزه فلسطین از مبارزه کارگران و دهقانان بقیه خاور عربی گردید، اثرات مستقیمی هم در جریان روزمره مبارزه گذارد. توده‌های فلسطینی اردوگاه‌های پناهندگان که زیر پرچم جنبش مقاومت (بخصوص الفتح) بسیج شده بودند، باین دلیل جلب نشده بودند که جنبش از دموکراسی صحبت میکرد. بلکه باین دلیل جلب شده بودند که جنبش درگیر یک مبارزه

واقعی بر علیه دولت اسرائیل بود. با پیوستن به الفتح تعلیماتی که به آنها داده شد مطابق برنامه الفتح بود. ولی این برنامه بدلیل ماهیتش هیچ امکاناتی برای بسیج فلسطینیها بدور محور شعارهای انتقالی ایجاد نمیکرد. این برنامه از ادغام فلسطینیها با جنبشهای توده‌ای در کشورهای عربی مجاور اسرائیل جلوگیری میکرد. با گرفتن موضعی درباره یهودیان اسرائیل، که کاملاً خالی از شوخی نبود، این برنامه امکان جلب توده‌های کارگر اسرائیلی را به مبارزه بر علیه صهیونیسم طرد میکرد. توده‌های فلسطینی را صرفاً بجهت سازمان دادن در اردوگاههای پناهندگان بمنظور تبدیل آنها به پایگاه‌های برای مبارزه مسلحانه بر علیه دولت اسرائیل هدایت میکرد. با تمام ضرورت مبارزه مسلحانه، چه آتموقع و چه حالا، این مبارزه بتسبب وجهی بهیچ وجه برای بسیج درازمدت توده‌های فلسطینی چه در اردوگاهها و چه در مناطق اشغال شده توسط اسرائیل کافی نبود.

در بخش غالب جنبش مقاومت فلسطین (یعنی الفتح) تضاد عمیقی وجود داشت. برنامه سیاسی و هدف استراتژیک جنبش ماهیتاً بورژوا و از لحاظ عینی مبین خاضع طبقاتی بورژوازی فلسطینی در تبعید بود. از لحاظ عینی خواست یک دولت دموکراتیک و جدا از مذهب در فلسطین بمعنای برقراری یک دولت بورژوازی دیگر با یک ساختمان طبقاتی، سرود ملی و کرسی خود در سازمان ملل بود. رهبری جنبش از لحاظ ترکیب و آگاهی سیاسی خرد بورژوا بود. پایه اجتماعی جنبش در عناصری طبقه de-classed اردوگاههای پناهندگان بود و در دوره سالهای ۲۰-۱۹۶۷ جنبش هیچوقت بطور جدی بین کارگران و دهقانان فلسطینی مناطق اشغال شده نفوذ پیدا نکرد. این تضاد عمیق بین برنامه و پایه جنبش باعث شد که جنبش قادر به انجام تکالیف خود نباشد.

اولین بحران

علیرغم نیات رهبری الفتح دینامیزم مبارزه فلسطین بطور غیر قابل اجتنابی در تضاد با طبقات ساکنه دول عربی بود که جنبش در آنجا فعالیت میکرد. در طی سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ و قسمت عمده سال ۱۹۷۰ قویترین پایگاه جنبش در اردن که بیش از نصف جمعیتش فلسطینی

هستند، واقع بود. جنبش همگام با رشد خود بتدریج اداره اردوگاههای پناهندگان را در دست گرفت. جنبش مقاومت برای دفاع از خود در برابر حملات اسرائیل و کوششهای رژیم اردن برای محدود کردن عملیات نظامی ضد اسرائیل بالاچاره هرچه بیشتر کنترل اداری نواحی غربی اردن را در دست گرفت. تا اواسط ۱۹۷۰ فدائیان بیش از ۱۰۰۰۰ نفر مسلح داشتند و شرایط قدرت دوگانه در اردن در شرف ظهور بود. بخشهای پیشروتر جنبش فلسطین در صدد بسط این شرایط برآمدند. هرمدیف با چریکهای "حرفه‌ای" گروههای مسلح خلقی هم بوجود آمد. در برخی از نواحی شوراها توده‌ای که ارگانهای قدرت دولتی بالقوه بودند، ایجاد شدند. رژیم ملک حسین جداً در خطر بود.

رهبران الفتح که اسیر بینشهای خود مبنی بر عدم دخالت در اموردول عرب و سوؤگی مسأله فلسطین بودند، هیچگونه آمادگی برای شدت و وحشیگری عکس العمل ملک حسین در برابر تهدیدی که به حکومتش شده بود نداشتند. در سپتامبر ۱۹۷۰، وقتی که ارتش ملک حسین حمله خود را به اردوگاههای پناهندگان شروع کرد، جنبش خود را در برابر دشمنی که از لحاظ نفوذ و اسلحه برتری بسیاری داشت یافت. فدائیان از تسنهای نیرویی که میتوانند آنها را نجسات بدهد، یعنی دهقانان و کارگران اردنی، هزوی بودند. نتیجه آن نابودی قدرت نظامی جنبش و طرد سیاسی آن (و سپس در سال ۱۹۷۱ طرد فیزیکی آن) در اردن و قتل عام بیش از ۱۰۰۰۰ نفر فلسطینی بدست سربازان ملک حسین بود. پیروزی ملک حسین در جنگ داخلی ۱۹۷۰ آغازی بود برای یک گردش کلی برآست در اوضاع سیاسی خاور عربی. ولی این تسنهای اثرش نبود. رابطه جنبش با پایه اجتماعی اصلی اش یعنی پناهندگان ساکن اردن قطع شد و امکان ادامه عملیات مسلحانه فدائیان بر ضد ارتش اسرائیل از خاک اردن نیز از بین رفت. مرکز جنبش به لبنان انتقال یافت.

پس از جنگ داخلی اردن، رهبران جنبش فلسطین بر سردو راهی حماسی قرار گرفته بودند. بخشهایی از جنبش تجزیه و تحلیل جالبی از دلایل شکست در اردن عرضه کردند. ولی اکثریت رهبری، بخصوص رهبری الفتح تصمیم گرفت که خط مشی سابق خود را حفظ کرده فقط آنها را با اوضاع جدید وفق دهد. سیاست "عدم دخالت" ادامه یافت. این بار در لبنان. در لبنان نیز فدائیان همانقدر که قبلاً از مبارزات دهقانان اردنی دور بودند،

از مبارزات دهانان لبنانی نیز هزوی ماندند. وقتی که حکومت لبنان (در اثر همان نوع فشارهایی که ملک حسین را وادار به عمل کرده بود) به اردوگاههای فدائیان حمله کرد، رهبران الفتح با دادن امتیازات بی دریغ به رژیم قول محدود کردن عملیات بر علیه ارتش اسرائیل و رد قطعی هر نوع "دخالت" در امور سیاسی لبنان کوشیدند که از تکرار شکست اردن جلوگیری کنند. در نتیجه از بین رفتن کامل امکان عملیات مسلحانه از اردن و کاهش شدید این نوع عملیات از لبنان، جنبش در این خطر بود که قدرت اصلی خود را برای جلب توجه های فلسطینی، که ناشی از این بود که بر علیه دولت اسرائیل مبارزه مسلحانه می کرد، از دست بدهد.

جنبش که از پایه توده ایش محروم شده بود و در خطر این بود که مانند سازمان آزاد بیخش فلسطین سابق تحت استیلای رژیمهای عرب در آید، میکوشید که حقوق و قوه جلب خود را حفظ کرده، از اینکه مساله فلسطین دوباره به بوجه فراموشی سپرده شود، جلوگیری کند. مبارزه مسلحانه را به تنهایی که امکان پذیر بود، یعنی عملیات کوچک ولی چشمگیر توسط گروههای چریک ادامه داد. از نقطه نظر سیاسی الفتح با اتکاء به اظهارات اولتیماتیستی شبیه به مبالغه، یعنی با اعلام مکرر اینکه بدون آزاد شدن تمام فلسطین حل اختلافات اعراب و اسرائیل امکان پذیر نیست و با گذاشتن فشار دیپلماتیک بر دول عرب برای جلوگیری از اینکه پشت سر مردم فلسطین اقدام به توافق بکنند، از خود دفاع مینمود. جنبش در یک بن بست گیر کرده بود. دیگر قادر نبود که بنحو سابق مبارزه خود را علیه دولت اسرائیل ادامه دهد. در عین حال رهبری جنبش که همان ترکیب قدیمی برنامه سیاسی بورژوازی و اولتیماتیسم در کارهای روزمره را بدون هیچ تغییری حفظ کرده بود، قادر به یافتن راههای جدید برای ادامه مبارزه نبود.

اکتبر ۱۹۷۳

جنگ اکتبر ۱۹۷۳ کل اوضاع را تغییر داد. نتایج جنگ و ظهور یک سرمایه مالی عرب با قدرتی قابل ملاحظه در صحنه سیاست بین المللی مساله یافتن یک راه حل مسالمت آمیز برای اختلافات اعراب و اسرائیل را در دستور روز قرار داد. (مراجعه شود به "هشت ماه بعد از

جنگ اکتبر: ظهور اوضاع جدید * در اینپرک شماره ۳، ۴ ژوئیه، ۱۹۷۴ و "ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی" در اینپرک شماره ۱۰، ۱۷ اکتبر، ۱۹۷۴ - ترجمه فارسی در کفد و گاو، شماره ۱، آذر ۱۳۵۳ -

بلافاصله پس از جنگ، رهبری جنبش تعدادی از اظهارات همیشگی خود را تکرار کرد ("برای ما آتش بس موجود ندارد"، "جنبش ختم جنگ را قبول ندارد" و غیره). ولی بعضی اینکه روشن شد امکانی واقعی وجود دارد که اسرائیل از بعضی از مناطقی که طی جنگ تجاوز کرده کارانه ۱۹۶۷ اشغال کرده بود، عقب نشینی کند، رهبری جنبش شروع به تغییر موضع خود کرد. هدف اصلی این شد که از برقراری مجدد حاکمیت ملک حسین به هر قسمتی از اراضی کرانه غربی رودخانه اردن که دولت صهیونیستی مجبور شود پس بدهد، جلوگیری شود. سعی سازمان آزادی بخش فلسطین برای کسب شناسائی بمطابق تنهایی نمایندگی قانونی مردم فلسطین (که قدم خطی بعدیش تاسیس حکومت فلسطین در تبعید است) نشانه تغییری در هدف پروگراماتیک الفتح نیست. صرفاً ادامه و اجرای اصولی است که الفتح از بدو تاسیسش داشته - (یعنی استقلال از رژیمهای عرب و نگاه داشتن جنبش فلسطین در محدوده انقلاب بورژوازی - دموکراتیک) در شرایط کنونی. تاسیس یک حکومت در تبعید و کوشش برای بوجود آوردن یک دولت فلسطینی در هر منطقه ای که ارتش اسرائیل از آن عقب نشینی کند، با خطی آهنین از سیاست استراتژیک الفتح سرچشمه میگردد. در شرایط کنونی مبارزه برای برقراری یک دولت در کرانه غربی رودخانه اردن صرفاً مؤثرترین راه برای ادامه مبارزه برای برقراری یک دولت دموکراتیک و جدا از مذهب در فلسطین میباشد. از یک طرف مبارزه برای برقراری دولت کرانه غربی رودخانه اردن پیشرفت واقعی رهبری جنبش بعد از ۱۹۶۷ را در مقابل سازمان آزاد بیخش فلسطین سابق نشان میدهد (سازمان آزادی بخش سابق بر رهبری شقیری بدون تردید در مقابل انتصاب چند تن از ماموران سازمان آزاد بیخش فلسطین به مقامهای در حکومت اردن حاضر به واگذاری کرانه غربی به ملک حسین میشد. جای هیچگونه شک نیست که چنین راه حلی را تمام دول عرب این منطقه با استثنای سوریه ترجیح میدهند. سازمان آزاد بیخش فلسطین تحت رهبری شقیری با رژیم ملک حسین بر سر کنترل کرانه غربی، درگیر نبود نمیشد). از طرف دیگر نشان میدهد عدم توانائی یک رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی در هدایت

يك مبارزه پيگير بر عليه صهيونيزم است - دليل اين عدم توانائي اينست كه براي چنين مبارزه اي لازم است كه عليه روابط اجتماعي سرمايه داري در سراسر دنياي عرب مبارزه شود . پذيرفتن دولت كوچك كرانه غربي رود - خانه اردن توسط سازمان آزاديبخش فلسطين (كه به - معنای پذيرفتن وجود دولت صهيونيستي براي مدتي معين و خفقان تمام كسانيكه مايل به قبول اين خط مشي نيستند ميباشد) خيانتی است به نهضت فلسطين . ولي خيانتی است كه از ادامه مواضع قبلي سازمان آزاديبخش فلسطين سرچشمه ميگيرد و نه از طرد آن مواضع - خيانت اجتناب ناپذير يك رهبري بورژوا در يك مبارزه آزاديبخش ملي در عصر امپرياليزم .

رهبري سازمان آزاديبخش فلسطين هنوز معتقد به هدف دراز مدت خود يعني تاسيس يك دولت دمور كراتيك و جدا از مذهب در فلسطين ميباشد . بهر حال اين مطلبی بود كه عرفات در سازمان ملل بيان كرد و هيچ دليلی نداريم كه حرف او را در اين مورد باور نكيم . رهبري الفتح دولت دمور كراتيك و جدا از مذهب را همچوقت به عنوان يك شعار انتقالی يا فوري تصور نميكرد . هدف پروگراماتيك يا هدف غائی بود . در گذشته رهبري الفتح معتقد بود كه در شرايط موجود در خاور عربي رسيدن به آن هدف فقط از طريق جنگ خلق امكان پذير است . اكنون بر اين عقیده است كه از طريق تحولات مسالمت آمیزی كه قدم اولش تاسيس يك دولت فلسطينی در كرانه غربي رودخانه اردن ميباشد ، ميتواند به هدفش برسد . يك رهبر فلسطينی به خبرنگار واشنگتن پست ، جيم هوگلند چنين گفت : " جنگ بدترين راه برای حل اختلافات بين ما و اسرائيل ميباشد . اگر ما بتوانيم چند سالی در صلح و مانند همسايگانی خوب با اسرائيل هم زيستی كنيم تخييرات اجتماعي ميتواند نتايج مورد علاقه قلمان را ايجاد كند . "

مفهوم تخيير جهت جديد سازمان آزاديبخش فلسطين اين نيست كه برنامه قبلي خود را كنار گذاشته است ، بلكه اينست كه ديگر در تئوري و عمل معتقد به پياده كردن آن از طريق مبارزه مسلحانه نيست . قاطع ترين جنبه اين تخيير جهت اينست كه چیزی كه به الفتح محتوای انقلابيش را ميداد ، برنامه اش نبود بلكه اين بود كه در عمل مشغول مبارزه بر عليه امپرياليزم و صهيونيزم بود . درست همين مبارزه است كه اكنون سازمان آزاديبخش فلسطين آماده شده است كنار بگذارد و خيانت سازمان آزاديبخش در اين نهفته است .

عدد بزرگ اين دنگه توسط مخالفين اين تخيير جهت در درون جنبش فلسطين است كه باعث ناتواني آنها در طرح يك استراتژی جازم در مقابل استراتژی عرفات شده است . سازمانهایی كه " جنبه رفض " را تشكيل ميدهند (توسط جنبه خلق آزاديبخش فلسطين جرج حبش رهبري ميشود و جنبه آزاديبخش عرب كه هوادار عراق است از آن پشتيبانی ميكنند) ، پذيرش دولت كرانه غربي رودخانه اردن را توسط سازمان آزاديبخش فلسطين محكوم کرده اند . ولي اينكار را صرفاً بر اساس اينكه جنبش بايد به همان فعاليتهاي سابق خود امروزه هم ادامه دهد ، انجام داده اند و هيچ توضیحي در باره شكستهای گذشته نداده اند . هيچ راه خروجی از بن بست قبل از جنگ اكبر پيشنهاد نكرده اند . بنا بر اين اعضای " جنبه رفض " در حاليكه بشكل ناقص مخالفت فلسطينیها را به تخيير جهت سازمان آزاديبخش فلسطين بيان ميكنند ، قادر به دفاع خود در برابر اتهاماتی كه از طرف عرفات به آنها زده ميشود سكه آنها " واقع بين نيستند " و " خيال بافند " - نعی باشند . راه خروج جنبش فلسطين از مشكلات كسوفی اش بازگشت به ورشكستگی های گذشته نيست .

رباط و بعد از آن

طی مانورهایی كه قبل از اخذ تصميم شناسائی زسي سازمان آزاديبخش فلسطين بعنوان تشنها نمايند ، قانونی مردم فلسطين در كنفرانس رباط انجام گرفته ، سه موضع مشخص گرفته شده بود . موضع اول موضعی بود كه نماينده آن ملك حسين بود . طرفداران اين موضع با برقراری يك دولت ديگر همان اسرائيل و اردن مخالفند . در عوض خواستار ادامه حاكميت اردن بر فلسطينیها در يکی از اشكال مختلف آن ميباشند (تشكيل يك دولت فدرال فلسطين و اردن تحت استیلاي ملك حسين ، تاسيس مجدد يك دولت متحد اردنی با يك وزارتخانه فلسطينی عملاً بوی قدرت و غيره) . طرفداران موضع دوم خواستار برقراری يك دولت فلسطينی در كرانه غربي رودخانه اردن ، يعني يك كشور فلسطينی جديد كه فلسطينیهای تبعیدی را " جمع آوری " كند و پناهندگان را به توليد كسندگانی در يك كشور كاپيتال - ليستی تبديل كند ، ميپوندند . طرفداران اين موضع



عبارت بودند از اکثریت رهبری سازمان آزاد بیخش فلسطین (مجموعه عرفات) - حکومت سوریه و حکومت لبنان - از نقطه نظر حکومت سوریه و لبنان پناهندگان در سوریه و لبنان باعث وخیمتر شدن وضع بیگاری بودند و بصورت هشام اصطکاکهای سیاسی دائمی در آمده بودند و این دو رژیم دولت کوچک فلسطین را وسیله خمین میدانستند برای تمشیق عده ای از این پناهندگان به ترک سوریه و لبنان - یوروکراسی شوروی نیز که تاسیس یک دولت در کرانه غربی رودخانه اردن را وسیله ای برای از بین بردن پتانسیل انقلابی جنبش فلسطین و ایجاد دولتی بالقوه دوست در این منطقه که میتواند برای مقابله با نفوذ امریکا در خاور عربی مفید واقع شود میدانست ، از این موضع طرفداری میکرد .

بین این دو موضع یک موضع مابینی وجود داشت که طرفداران عده اش عبارت بودند از انور سادات رئیس جمهوری مصر و ملک فیصل عربستان سعودی . در مذاکرات کنونی هدف اصل سادات اینست که بقدر کافی از اراضی شبه جزیره سینا را پس بگیرد که مردم مصر را راضی کند و با جاب رضایت سازمان آزاد بیخش فلسطین ، برای مواضع مذاکراتی خرید یک لفاقه چپانما ایجاد کند . سادات میدانست که اگر سازمان آزادی بخش فلسطین قسمتی از نمایندگی اردن را در کنفرانس ژنو تشکیل میداد ، رسیدن به مرحله بعدی در مذاکرات ساده تر میگشت ، زیرا تعایل رژیم اسرائیل برای قبول چنین راه حلی بیش از مذاکره با یک نماینده مستقل فلسطینی میباشد . ملک فیصل نیز طرفدار سازش بین ملک حسین و سازمان آزاد بیخش فلسطین بود ، زیرا ملک حسین نماینده یک نیروی مستحکمتر و قابل اطمینان تر از سازمان آزاد بیخش فلسطین میباشد .

بنابراین وادار کردن کنفرانس ریاض به تصدیق سازمان آزاد بیخش فلسطین بعنوان نماینده مردم کرانه غربی رودخانه اردن احتیاج به یک مبارزه داشت . در خود سازمان آزاد بیخش فلسطین اختلافاتی وجود داشت . جناح هوادار عربستان سعودی که خواستار سازش بین سازمان آزاد بیخش فلسطین و ملک حسین بود برخورد شدیدی با جناح دیگر القح برهبری ابویا یاد که سرسخت ترین طرفدار ایجاد دولت کرانه غربی میباشد ، کرد . در این شرایط یک بخش از جناح چپ القح که نزدیک به "جبهه رقص" بود بر اساس اینکه نقشه حسین " دشمن اصلی " می بود ، بطرف موضع ابویا جذب شد . بنابراین اکثریت رهبری سازمان

آزاد بیخش فلسطین بطرف موضع ابویا جذب شد . بنا به براین اکثریت سازمان آزاد بیخش فلسطین بطرف موضع ابویا جذب گشته شد . سپس رهبران سازمان آزاد بیخش فلسطین نقشه ملک حسین و هر نوع امکان پیدا کردن یک راه حل میانه بین موضع حسین و موضع طرفدار برقراری دولت کرانه غربی را قاطعانه رد کردند . بعضی اینکه رهبری سازمان آزاد بیخش فلسطین روی موضعش پافشاری کرد . سادات و ملک فیصل چاره ای جز پشتیبانی از سازمان آزاد بیخش فلسطین نداشتند . ملک حسین کاملاً خزوی شده بود و سازمان آزاد بیخش فلسطین بعنوان " تنها نماینده قانونی " مردم فلسطین شناخته شد . رفتن عرفات به سازمان ملل وسیله ای بود برای مستحکم کردن این تصمیم کنفرانس ریاض و برای جاوگیری از عوض کردن این تصمیم در آینده توسط سادات یا ملک فیصل .

بنابراین سخنرانی سازمان ملل عرفات نقطه عطفی در مبارزه دیپلماتیک سازمان آزاد بیخش فلسطین بود . اکنون بنظر میرسد که سازمان آزاد بیخش فلسطین موفق به کسب شناسائی قاطعانه از طرف دول عربی شده است . (کنفرانس سران عرب تصمیم گرفت که سازمان آزاد بیخش فلسطین بعنوان نماینده یک کشور در حال جنگ مستحق دریافت کمک مالی از طرف کشورهای تولید کننده نفت میباشد . مقدار این کمک ۵۰ میلیون دلار تعیین شد که بنظر میرسد برای خرج فعالیتهاشان کافی باشد) قدم بعدی برای سازمان آزاد بیخش فلسطین اینست که از طرف امپریالیزم امریکا نیز چنین شناسائی را کسب کنند تا واشنگتن به تل آویو دستور دهد که با سازمان آزاد بیخش فلسطین درباره آتی کرانه غربی رودخانه اردن وارد مذاکره شود . لیکن

برای کسب شناسائی از طرف امپریالیزم امریکا عرفات می باید ضمانتهائی جدی بدهد. اصل مساله در اینجا نهفته است.

برقراری يك دولت كوچك فلسطين بين اسرائيل و اردن بهيچ وجه ناسازگار با خافع امپرياليزم امريكانيست، البته باين شرط كه چنين دولتي مركز آشفنگي سياسي و آزيتمانيون انقلابي نشود. هدف اصلي واشنگتن اينست كه استثمارگاپيتالستي و ثبات سياسي اين منطقه را حفظ كند. دولت اسرائيل و رژيم ملك حسين هردو ثابت كرده اند كه اينكار را بخوبي ميتوانند انجام دهند. سازمان آزاديبخش فلسطين هنوز چنين چيزي را ثابت نكرده است. به آساني ميتوان تصور كرد كه سازمان آزاديبخش فلسطين براي جلب اطمينان واشنگتن چه بايد بكنند. اولاً مي بايد رسماً آزمون مبارزه مسلحانه بعنوان راه آزاد كردن فلسطين دست بگذرد. — عرفات تا بحال به انجام اينكار نزديك شده است. قبل از ترك نيپورك عرفات در يك مصاحبه ايکه شبكه تلوزيوني ABC امريكا ترتيب داده بود گفت: " بعنوان رئيس سازمان آزاديبخش فلسطين من هيچگونه اعمال تروريستي را قبول ندارم. صريحاً ميگويم كه تروريزم با اصول انساني ما ناسازگار است. قبول ترور، بخصوص ترور مردم عادي براي ما امكان پذير نيست." حرف او درباره شاخه زيتون و تفنگ يك مبارز آزاديخواه در حقيقت اين معني را ميدهد: اگر واشنگتن بتواند رژيم اسرائيل را قانع كند كه عادلانه رفتار كند، سازمان آزاديبخش فلسطين عمليات مسلحانه خود را كنار خواهد گذاشت. اگر واشنگتن نتواند اين كار را انجام دهد عمليات مسلحانه براي گذاردن فشار به واشنگتن و تل آويو ادامه خواهد يافت.

ولي بيش از اينها لازم است. سازمان آزاديبخش فلسطين بايد ثابت كند كه قادر به سرکوبي نيروهاييکه در داخل جنبش فلسطين مايل به قبول دولت کرانه غربي رودخانه اردن يا ختم رسعي مبارزه مسلحانه نيستند، نيز ميباشد. بعلاوه بفرض اينکه امپرياليزم امريكا تصميم بگيرد كه سازمان آزاديبخش فلسطين در اجرائي تعهدات خود جدی و قادر به اعمال ضمانتهای خود میباشد و دولت اسرائيل مجبور به واگذاري مقداري از اراضي کرانه غربي رودخانه اردن به سازمان آزاديبخش فلسطين بشود، هنوز خطر مداخله نظامي سريع و شديد واشنگتن يا تل آويو در شرایطی که سازمان آزاديبخش فلسطين ناتواني خود را در سرکوبي جنبش انقلابي در کشور جديد

فلسطيني نشان دهد، دائماً خواهد بود. فداياني که قبلاً تفنگهاي کلاشنيكفشان را بطرف سربازان اشغالگر ارتش اسرائيل نشانه گرفته بودند، بايد در عرض آنها را بطرف کارگران و دهقانان عرب کرانه غربي نشان کنند. همانطوریکه موکتي باهيني بنگال نيروهاي مسلح توده اي بنگال Mukti Bahini بعد از کسب استقلال بنگال در شبه قواي ضريتي مجيب الرحمان تبديل شد، نيروهاي مسلح سازمان آزاديبخش فلسطين نيز به محافظين قانون و نظم بورژوازي تبديل خواهند شد.

برقراري يك دولت فلسطيني در کرانه غربي رودخانه اردن در اين شرايط بهيچوجه قدمي بجلو براي جنبش آزاديبخش فلسطين يا مبارزه انقلابي اعراب نخواهد بود. اينكار مشروط بر نابود كردن سياسي (يا شايد نابودي فيزيكي) آوانگارد عرب، متلاشي كردن تشکل توده اي فلسطينيها، قبول مساله احييت دولت صهيونيستي در عمل و از بين بردن نهضت فلسطين بعنوان يك عامل بسيج كننده در سراسر خاور عربي ميباشد. فقط در اين شرايط است كه امپرياليزم امريكا برقراري دولت فلسطين در کرانه غربي رودخانه اردن را تحمل خواهد كرد. چنين دولتي از طريق مبارزه بدست نخواهد آمد، بلکه از طريق عقد يك قرارداد (بزرگ اسلحه تضمين شده) براي خاتمه مبارزه کسب خواهد شد. در جريان چنين توافق بزرگان امپرياليزم امريكا، بورژوازي عرب (مجموعه بخش فلسطين آن) و طبقه حاکم صهيونيستي خواهند بود. توده های فلسطينی بازندگان خواهند بود.

البته اينکه آيا اين پروژه به نتيجه اي خواهد رسيد مساله ديگر است. تشديد ناگهاني فعاليتهاي توده اي اعراب کرانه غربي رودخانه اردن بر عليه اشغال اين منطقه توسط اسرائيل، كه از سال ۱۹۶۷ تا بحال هم اكنون بحد اعلاي خود رسیده است، نشان ميدهد كه سازمان آزاديبخش فلسطين براي اثبات توانائيش در جلوگيري از جنبش توده اي احتمالاً با اشکالات بزرگي روبرو خواهد شد. سازمان آزاديبخش فلسطين در صد استفاده از اين مبارزه بعنوان وسيله اي براي فشار گذاشتن بر واشنگتن و تل آويو، در مبارزه خود براي مذاكرات مستقيم بين سازمان آزاديبخش فلسطين و دولت اسرائيل ميباشد. ولي هرچه بيشتر مبارزه از كنترل سازمان آزاديبخش فلسطين خارج شود، بهمان نسبت واشنگتن و تل آويو تعايل كتري به قبول ضمانتهاي سازمان آزاديبخش فلسطين خواهند داشت. بسيج توده هاي

فلسطینی کرانه غری در طرفداری از پروژه سازمان آزا- دیبخش شاید دقیقاً همان عاملی باشد که از اجرای این پروژه جلوگیری کند. رهبری سازمان آزا دیبخش فلسطین قصد خود را روشن کرده است. لیکن بین قصد و توانائی فاصله بزرگی وجود دارد.

بسوی جنگ پنجم

خطر يك جنگ پنجم بين اعراب و اسرائيل اساساً از بحرانی که هم اکنون جامعه اسرائیل را بتشنج در آورده است، سرچشمه میگردد. همانطوریکه در رای سازمان ملل درباره سازمان آزا دیبخش فلسطین منعکس شد، انزوای تل آووت تقریباً کامل شده است. بحران سیاسی طبقه حاکمه که توسط "زلزله" جنگ اکبر و تحولات بعد از آن ایجاد شد، پیوسته عمیق تر شده است. (مراجعه شود به "یکسال پس از 'زلزله'" اینفرکر شماره ۱۱ ۱۳۱ اکتبر ۱۹۷۴) حالا بحران اقتصادی باعث شده است که دولت دست با اقداماتی بزند که اثر آن برای توده ها اسرائیلی دست کمی از یک فاجعه نخواهد داشت. صبح روز ۱۰ نوامبر ۱۹۷۴ ارزش لیره اسرائیلی به میزان ۴۲٪ تنزل یافت. این یکی از بزرگترین تنزلهای ارزی است در تاریخ اخیر سرمایه داری میباشد. بحلاوه یک سری اقدامات دیگری شد که دولت "برای موفقیت تنزل ارزی ضروری میدانست". قیمت نان دوبرابر شد، قیمت قند و شکر سه برابر شد، قیمت روغن نباتی از ۱/۰۵ لیره اسرائیلی به ۲/۶۰ لیره اسرائیلی افزایش یافت. قیمت آب و گاز برق برای مصرف خانگی نزدیک به ۱۰۰٪ افزایش یافت. واردات سی رقم اجناس با اصطلاح لوکس (که شامل اتومبیل و تلویزیون هم میشد) برای مدت ششماه لغو شد. مالیات ۳۹ رقم دیگر از اجناس میزان ۱۰٪ الی ۲۰ درصد افزایش یافت. مالیات سفر (بابت سفر به خارج) ۲۵٪ افزایش یافت. بودجه دولت برای تقبل قسمتی از مخارج خواربار به نصف تنزل یافت. بنا بر آمار خود دولت هزینه زندگی در عرض يك روز ۱۷٪ افزایش یافت. و این در کشور است که در آن شاخص قیمت خرده فروشی از ژانویه ۱۹۷۴ تا بحال ۳۴٪ افزایش یافته است و میزان تورم ممکن است تا سال آینده به ۵۰٪ برسد! برای اینکه کوچکترین تردیدی باقی نماند که دولت به چه چیزی بیش از همه اهمیت میدهد، نخست وزیر اسرائیل اسحق رابین

همچنین اعلام کرد که بودجه "دفاع" که تا قبل از جنگ اکبر ۱۷٪ از تولید ناخالص ملی بود به ۲۳٪ آن افزایش خواهد یافت.

وزیر دارائی اسرائیل یهوشوا رابینو ویتز توضیح داد که این اقدامات "ریاضت" برای جلوگیری از "خوردن یزی" ارزی ضروری است. کسری موازنه پرداخت اسرائیل در ۱۹۷۴ به بیش از ۳/۵ میلیارد دلار یعنی سه برابر ۱۹۷۲ تخمین زده میشود. ذخیره ارزی در ده ماه گذشته نصف شده است (به ۹۰۰ میلیون دلار رسیده است) و کشور تا بحال ۶ میلیارد دلار مقروض است. رابینو ویتز گفت که "اگر این خوریزی ادامه پیدا میکند در عرض شش ماه اقتصاد ما به بحران شدیدی دچار میشد و ۱۰۰۰۰ نفر بیکار میشدند". مجله هفتگی انگلیسی اکنومیست در شماره ۱۶ نوامبرش چنین نوشت: "هدف فوری اینست که با یک کاهش ناگهانی یک میلیارد دلاری در مصرف خصوصی به وضع موازنه پرداخت اسرائیل بعیزان سالی ۷۰۰ میلیون دلار بهبود داده شود. علیرغم اینکه مالیتهای مخصوصی از بانکها و شرکتهای بیمه گرفته میشود و مالیات بر سود سرمایه بعیزان ۵۰٪ افزایش خواهد یافت، کارگران و زنان خانه دار هستند که از همه بیشتر اثر این ریاضت جدید را حس خواهند کرد."

بعلاوه، این بحران صرفاً یک بحران گذران نیست. اکنومیست نوشته است که "تا سال گذشته اسرائیل همیشه توانسته بود که کسری تجاری خود را به سادگی از طریق کمک های بین المللی، یعنی پولها، تیکه بوسیله یهودیان در سراسر جهان و از طریق فروش اوراق قرضه دولتی جمع آوری میشود. بپردازد ۱۰ امسال دیگر اینطور نیست. کمک مالی امریکا که اکنون به حد بی سابقه سالیانه ۹۰۰ میلیون دلار بصورت کمک بلاعوض و ۴۰۰ میلیون دلار بصورت قرض رسیده است و کمکی که از یهودیان سراسر دنیا دریافت میشود. که احتمالاً امسال به ۶۰۰ میلیون دلار خواهد رسید. — رویهمرفته فقط ۱/۹ میلیارد میشود، در صورتیکه کسری احتمالاً حدود ۳/۵ میلیارد دلار خواهد بود."

"قبل از این تنزل اخیر، ترس از تنزل خنجر به بالا گرفتن بورس بازاری بضرر پوند اسرائیلی شده بود. در اثر فروکش این بورس بازاری حدود ۴۰۰ میلیون دلار به کشور وارد خواهد شد. بنگاههای کمک بین المللی هم که مدت زیاد است از اقتصاد و لخرج مآبانه اسرائیل ناراضی بوده اند، حالا شاید کمک بکنند. مثلاً صندوق

پول بین‌المللی اخیراً اعلام کرده است که قرضی به مبلغ ۳۷ میلیون دلار به اسرائیل خواهد داد. ولی بحید بنظر میرسد که کمکی که توسط بنگاههای خیریه از یهودیان سراسر جهان گرفته میشود و همیشه نقش حیاتی داشته است هنوز افزایش یابد. اشخاص ثروتمند که اکثرآ در ایالات متحده هستند خودشان هم در اثر تورم و سقوط بورسهای جهانی لطمه خورده اند. اقتضای مالی اخیر در اسرائیل نیز به اوضاع کمک نخواهد کرد. در این شرایط اعلان تنزل بوند و اقدامات ریاضتی آنچنان مورد تسفیر عامه بودند که حتی هیستادروت و اتحادیه باصطلاح کارگری ایکه عملاً یکی از ارکان دستگاه دولتی میباشد مجبور شد اعتراض کنند. کارگران محله هاتیکوآه — فقیرترین محله تل آویو که بیشتر یهودیان شرقی در آن ساکنند — مستقیماً وارد عمل شدند. آنها به کوچه و خیابانها ریختند و اتوبوسها را سنگ باران کردند و ترافیک را متوقف کردند. مدتی بعد حدود ۳۰۰ کارگر از همان محله به پلیسهای که از مغازه ها محافظت میکردند حمله کرده، بزرور وارد چند مغازه شده و هرچه که توانستند از آنجا به غیبت بردند. برخورد شدیدی با پلیس در گرفت و بنا بگزارشهای رسیده حدود ۳۰ نفر دستگیر شدند. روزنامه لوموند ۱۲ نوامبر گزارش داد که در چندین کارخانه اعتصابات بر علیه اقدامات دولت شد. این ترکیب بحران اقتصادی و سیاسی بحران خطیری برای طبقه حاکم اسرائیل میباشد. واضح است که شدت این فاجعه اقتصادی از ماهیت اسرائیل بعنوان یک دولت صهیونیستی ریشه میگیرد. — بودجه نظامی عظیم و انزوای اقتصادی کشور از کشورهای مجاور روشن ترین علل این بحران هستند که از صهیونیسم سرچشمه میگیرند. سرکوب مخالفان اقدامات مختلف اقتصادی دولت، بر اساس حفظ اتحاد ملی در برابر دشمنان عرب، مرتباً دشوارتر میشود.

واضح ترین راه حل برای این بحران اینست که ایالات متحده، اسرائیل را از مشکلات اقتصادی بیرون بکشد. در عوض واشنگتن امتیازات سیاسی از رژیم اسرائیل خواهد خواست. امکان دارد که یکی از این امتیازات قبول کردن سازمان آزاد بیخش فلسطین بیک نحوی بعنوان طرف مذاکره باشد. البته در این مورد نیاز تل آویو به یک فرمولبندی که باعث آبروریزی نشود، در نظر گرفته خواهد شد. (مذاکره بین اسرائیل و ویک هیات نمایندگی متحد عرب که شامل اعضای

سازمان آزاد بیخش فلسطین نیز بشود، میتواند چنین فرمولی باشد.) واشنگتن میتواند به تل آویو گوشزد کند که حل عمومی اختلافات در این منطقه همراه با برقراری یک دولت کوچک فلسطینی، همانطوریکه بالاتر شرح دادیم، در دراز مدت به اسرائیل اجازه خواهد داد که بودجه دفاعی را تا اندازه ای کم کند. این خود کمک زیادی به بهبود بحران اقتصادی و سیاسی خواهد کرد.

واضح است که چنین راه حلی مورد علاقه امپریالیزم امریکا میباشد. امریکا هنوز به اسرائیل بعنوان مورد اطمینان ترین ژاندارمش در خاور عربی محتاج است و هیچ علاقه ای ندارد که شریک کوچکترش از لحاظ اقتصاد — دی ورشکسته شود. همچنین راه حلی است که شاید بتواند بخشهای وسیعی از طبقه حاکم اسرائیل را بخود جلب کند. اگر اسرائیل یک دولت بورژوازی عادی بود میشد، با اطمینان پیش بینی کرد که این راه حل اتخاذ خواهد شد.

اشکال در اینجا است که اسرائیل یک دولت بورژوازی عادی نیست. بدون شك یک دولت بورژوازی هست، ولی یک دولت صهیونیستی نیز میباشد. یعنی دولتی است که خود را وقف پروژه "جمع آوری" یهودیان سراسر جهان کرده است. دولتی است که جمعیت فعلیش را با بیرون راندن اعراب فلسطینی جمع آوری کرده، فقط بر اساس حفظ همژمونی اش بر خاور عربی قادر است وجود خود را بعنوان یک دولت صرفاً یهودی حفظ کند.

برای مدت هفت سال حکومت اسرائیل بر حق کنترل کرانه غربی رودخانه اردن توسط یهودیان بعنوان یک حق غیرقابل انکار تاکید کرده است و از کولو نیزه کردن کرانه غربی توسط یهودیان، بر این اساس که تمام کشور از طریق چنین کولو نیزه کردنهایی ساخته شده است، (که حرف صحیحی میباشد) دفاع کرده است و هیچان شوونیستی ای بر علیه سازمان آزاد بیخش فلسطین و بطور کلی بر علیه فلسطینیها بوجود آورده که حالا خود حکومت را در محاصره قرار داده است. بعلاوه بخش قابل توجهی از طبقه حاکم اسرائیل، جمله عدّه زیادی از سران ارتش حاضرند که برای مسدود کردن جریان مذاکرات دست به اقدامی بزنند. این بخشها که نمایندگانشان ژنرال آریل شارون دیوانه میباشد و از پشتیبانی اشخاص مهمی از حزب کارگر مانند موشه دایان برخوردارند، در خیال بازگشت به تکبر سلطه های ۷۳-۱۹۶۷ از راه شروع یک جنگ ناگهانی دیگر بر علیه دول عرب میباشند و اینطور استدلال میکنند که

اگر چنین جنگی شروع شود، امپریالیزم امریکا چاره‌ای جز قبول اوضاع و پشتیبانی از اسرائیل با فرستادن تمام اسلحه‌های مورد نیاز نخواهد داشت. احتمالاً این حرفشان صحیح است.

خطر فوری از اینجا ناشی میشود که خصوصیات دولت صهیونیستی آنچنان هستند که ترکیب بحران سیاسی و اقتصادی، انزوای دیپلماتیک بین‌المللی و شرایط مساعد فعلی از لحاظ میزان قوای نظامی امکان دارد باعث شود که بخش قاطعی از طبقه حاکمه اسرائیل شاخه زیتون یا سرعرات و افسونگری هنری کیسینجر را رد کرده، در عرض دست به یک جنگ ناگهانی دیگر بزنند. دیگر ضرورتی ندارد که به خطرات چنین اقدامی بپردازیم.

خاور عربی امروزه نه تنها بر سر یک دوراهی قرار گرفته، بلکه روی یک لبه تیز هم نشسته است. بنظر میرسد که تنها چاره‌ای که در مقابل یک جنگ جدید وجود دارد، عبارتست از جهدی تاریخی برای تحمیل یک "راه حل مسالمت‌آمیز" که مفهوم آن هم‌زمانی امپریالیزم و نابود شدن آوانگارد انقلاب عرب خواهد بود. از طرف دیگر ورشکستگی صهیونیزم و طبقات حاکمه عرب هیچوقت باین شدت واضح نشده است. کوشش برای

تحمیل یک "راه حل مسالمت‌آمیز" همگام با روشن شدن ماهیت حقیقی این راه حل، با مخالفت هرچه بیشتر توده‌های عرب مواجه خواهد شد. دوراهی‌ای که در برابر کارگران یهود اسرائیلی وجود دارد — فاجعه‌های اقتصادی و جنگ دائمی یا بریدن از صهیونیسم و پیوستن به مبارزات انقلابی جهان عرب — بیش از پیش برایشان مشخص میشود. بیش از همیشه روشن شده است که "مسأله اعراب و اسرائیل" را صرفاً در خود فلسطین نمیتوان حل کرد. بلکه باید در سطح کل منطقه و از طریق یک انقلاب سوسیالیستی که میتواند شرایط توسعه اقتصادی منطقه و از بین بردن ستم ملی در هر فرم آنرا ایجاد کند، حل شود.

برای رسیدن به این هدف است که امروزه انقلابیون مارکسیست در منطقه عرب، چه در کشورهای عربی و چه در خود اسرائیل فعالیت میکنند. امروزه تعداد آنها کم است، ولی رشد خواهند کرد. تنها باین دلیل که راه حل آنها تنها راه حلی است که حقانیت دارد. بلکه همچنین باین دلیل که تنها راه حلی است که واقع بینانه است. ■ ج — راثچایلد ترجمه از INPRECOR، شماره ۱۳، ۲۸ نوامبر ۱۹۷۴.

مارکسیزم و انقلاب

آنها را که فعالیت انقلابیشان به حزب بازی و فرقه‌گرایی محدود میشود، بلکه آنها را که بدون داشتن شناخت صحیح از پروسه تکامل مبارزات توده‌ها — مبارزه تک افتاده و توطئه‌گرانه مشغولند و بعلاوه آنها را که پشت سر جنبش توده‌ها پنهان شده و بحساب اینکه شرایط عینی تعیین کنند، هستند منتظر نشسته‌اند تا شرایط عینی کار را برایشان ساده —

لنین در جزوه معروفش "چه باید کرد؟" لزوم تئوری در جنبش انقلابی را در یک جمله کوتاه و پرمغز بیان میکند: "بدون تئوری انقلابی هیچگونه جنبش انقلابی ممکن نیست". آنچه در این جمله مهم است نه تنها محتوای ظاهری بلکه فرم صریح آنست. "هیچگونه جنبش انقلابی ممکن نیست" (تاکید از ماست). در واقع لنین با همین یک جمله نه تنها